

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org

بعد از پیامبر (ص)



عبدالکریم بی آزار شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از پیامبر (ص)

نویسنده:

عبد الکریم بی آزار شیرازی

ناشر چاپی:

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	بعد از پیامبر(ص)
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	غم جدایی پاره‌ی پیامبر از پیامبر
۷	خشم پاره‌ی پیامبر
۷	اشاره
۸	بیعت امام علی
۸	ماجرای فدک
۸	اشاره
۹	واکنش پاره‌ی پیامبر
۱۰	رحلت پاره‌ی پیامبر
۱۰	اشاره
۱۳	محل دفن پاره‌ی پیامبر
۱۳	پاورقی

بعد از پیامبر(ص)

مشخصات کتاب

سرشناسه : بی آزار شیرازی عبدالکریم - ۱۳۲۳ عنوان و نام پدیدآور : بعد از پیامبر(ص) / عبدالکریم بی آزار شیرازی مشخصات نشر : تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۵. مشخصات ظاهری : ۳۲ ص مصور (رنگی) فروست : (پاره پیامبر(ص) ۶) شابک : ۱۵۰۰ یال وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ق ۱۱ موضوع : محمد(ص) ، پیامبر اسلام ۵۳ قبل از هجرت - ق ۱۱ شناسه افزوده : دفتر نشر فرهنگ اسلامی رده بندی کنگره : BP۲۷/۲ پ ۶، ۲. ش رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۵-۴۳۰۱

مقدمه

پاره‌ی پیامبر بر بالین پیامبر (ص) کسالت پیامبر (ص) بسیار شدت یافت و درجه‌ی تب آن حضرت آنچنان بالا رفت که حرارت بدنش از روی پوششی که به رویش افتاده بود، احساس می‌شد. دخترش فاطمه (س) هر روز به عیادتش می‌آمد. فاطمه (س) تنها فرزند پیغمبر (ص) بود و او را بسیار دوست می‌داشت؛ از این رو چون پیش پیغمبر (ص) می‌آمد، آن حضرت از جا برمی‌خاست و رویش را می‌بوسید و به جای خود می‌نشاندش. وقتی بیماری پیامبر شدید شد، فاطمه (س) پیش او آمد و آن حضرت مثل همیشه او را بوسید و گفتا مرحبا دخترم. سپس او را در کنار خویش نشانید و [صفحه ۱۵۸] آهسته با وی سخنی گفت که فاطمه (س) گریان شد، و چون بار دیگر با او سخن گفت، فاطمه (س) خندان گشت. عایشه از او پرسید که سبب آن گریه و این خنده چه بود؟ فاطمه (س) فرمود: من راز پیامبر را فاش نمی‌کنم. بعد از وفات پیامبر (ص) فاطمه (س) فرمود: در آن موقع ابتدا پدرم مرا از مرگ خود خبر داد و گریه‌ی من از آن جهت بود؛ سپس مژده داد که بزودی من نیز به او ملحق می‌شوم و از این رو خندان شدم. بر اثر شدت تب پیغمبر (ص)، ظرفی پر از آب سرد در کنارش گذاشته بودند تا از آن به صورت خود بزند ولی شدت تب آنچنان بود که گاهی بیهوش می‌شد، سپس به هوش می‌آمد و از درد رنج می‌کشید. روزی فاطمه (س) که از درد کشیدن پدر سخت متأثر شده بود گفت: پدرجان، چقدر سختی می‌کشی؟! پیامبر اکرم (ص) فرمود: این آخرین روزی است که پدرت سختی می‌کشد. [صفحه ۱۵۹]

غم جدایی پاره‌ی پیامبر از پیامبر

ملاحسین کاشفی حسینی می‌نویسد: «راویان صادق الزوایه آورده‌اند که هیچ کس درد مفارقت حضرت رسالت (ص) چنان درنیافته بود که فاطمه. در آن زمان که حضرت رسول درگذشت، فزعی در مدینه افتاد و آسمان به گریه و زمین به لرزه درآمدند. ناله‌ی پریان به گوش آدمیان رسید، فغان ملائکه از عرش مجید برگذشت، اهل مدینه را از زنان و مردان جگر از این غصه چاک شد و دل از وقوع این قصه خوناب گشت. آن سرو خوش خرام چو اندر چمن نماند بر طرف باغ زیب گل و یاسمن نماند [صفحه ۱۶۰] یعقوب‌وار دیده‌ی نرگس سفید شد از درد آنکه یوسف گل پیرهن نماند در این اثنا علی مرتضی نزدیک فاطمه آمد که: ای دختر خیرالبشر، امروز در مدینه قیامت است، اگر خواهی که من از تو خشنود باشم بلند گریه مکن. صبر کن تا شب درآید، آنگاه بر سر تربت آن حضرت (ص) برو و زیارت کن. فاطمه آنچنان کرد. چون شب درآمد و مردان بیارامیدند و مسجد خالی شد، علی به خانه آمد، فاطمه را بیهوش دید. زمانی صبر کرد تا به هوش آمد. چون چشمش به علی افتاد گفت: یا اباالحسن، از شب چه وقت گذشته است؟ گفت: ثلثی یا بیشتر گذشته. گفت: اکنون دستوری هست تا بیرون آییم؟ علی گفت: بیروی آی اما بلند گریه مکن. فاطمه

خواست برپای خیزد، بیفتاد. علی دستش را گرفته و به سر روضه‌ی مقدس آن حضرت آورد. فاطمه را چون نظر بر آن مشهد منور و مرقد مطهر افتاد، بنالید و گفت: «مَا لَكَ وَالتُّرَابِ» (ای گوهر پاک، تو را با خاک چه کار؟! پس خود را بر تربت پدر افکند و روی بر خاک می‌مالید و می‌نالید. علی گفت: ای فاطمه، چنین گریه مکن که هیچ‌کس را از این راه گریز نیست فاطمه این مرثیه را سرود: صُبَّتْ عَلَى مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيًا بر من ریخته‌اند چندان مصیبت که اگر آن را به روزها می‌ریختند، همه از اندوه چون شب تیره می‌شدند. و براستی فاطمه را کسی بعد از وفات پدر خندان ندید بلکه شب و روز گریه می‌کرد و با سوز دل می‌نالید. گریه‌ی او به مرتبه‌ای رسید که اهل مدینه از آن به تنگ آمده، گفتند: ای دختر مصطفی، به روز گریه کن و به شب آرام گیر تا ما را [صفحه ۱۶۲] هم آرامشی باشد، یا به شب گریه کن و به روز خاموش باش تا ما را آسایشی بود. و فاطمه بعد از آن شبها به مقابر شهدا می‌رفت و می‌گریست.» [۱۵۲]. آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی [صفحه ۱۶۳]

خشم پاره‌ی پیامبر

اشاره

یکی از محققان شیعه جریان جسارت به خانه‌ی فاطمه زهرا سلام الله علیها را چنین نقل کرده است: پس از رحلت پیامبر (ص)، علی (ع) و زبیر به همراه جمعی از جمله عباس، عتبه، سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، براء، ابی بن کعب، سعد، طلحه و جماعتی از بنی‌هاشم و جمعی از مهاجران و انصار در خانه‌ی فاطمه‌ی زهرا (س) متحصّن شدند و از بیعت با ابوبکر خودداری کردند. بنا به نقل بلاذری ابوبکر، عمر را به سوی علی (ع) فرستاد و دستور داد که هر طور شده، ولو با زور، او را بیاورد. کسانی که در این هجمه شرکت داشتند عمر، خالد بن ولید، عبدالرحمن بن عوف، ثابت بن قیس، زیاد بن لبید، محمد بن [صفحه ۱۶۴] مسلم، زید بن ثابت، سلمه بن سالم، سلمه بن اسلم و اسید بن حضیر بودند. چگونگی برخورد میان مهاجمان و متحصّنان را چنین نوشته‌اند: «مردانی از مهاجران از جمله علی بن ابی‌طالب و زبیر در بیعت ابی‌بکر خشمگین شدند و در حالی که با خود اسلحه داشتند وارد خانه‌ی فاطمه (س) شدند. خبر به گوش ابوبکر و عمر رسید که جمعی از مهاجران و انصار با علی بن ابی‌طالب در منزل فاطمه دختر پیامبر اجتماع کرده‌اند تا با علی بیعت کنند. ابوبکر، عمر را فرستاد تا آنها را از خانه‌ی فاطمه بیرون آورد و گفت اگر امتناع کردند، با آنها نبرد کن. عمر با شعله‌ای از آتش به سوی خانه‌ی حضرت روان شد. فاطمه با آنان برخورد کرد و گفت: ای پسر خطّاب، آمده‌ای که خانه‌ی ما را آتش بزنی! گفت: آری، تا اینکه جمعی که در آن هستند بیرون آیند. متحصّنان پیش آمدند و با مهاجمان برخورد کردند. بنا به نقل طبری در این حمله زبیر پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد. علی را در حالی که می‌گفت من برادر رسول الله هستم به پیش ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن. علی گفت: از شما به این امر سزاوارترم و با شما بیعت نمی‌کنم و شما سزاوارترید که با من بیعت کنید... ابوبکر اظهار داشت: اگر با من بیعت نکنی من تو را مجبور نخواهم کرد. ابو عبیده گفت: یا اباالحسن، تو جوان هستی و اینان شیوخ قریش و قوم تواند. تو تجربه و شناخت آنان را نداری. به نظر من ابوبکر بر این کار نیرومندتر و بردبارتر از توست. این امر را به او تسلیم کن و به او رضایت ده. مسلماً اگر تو زنده باشی و عمرت طولانی باشد برای اداره‌ی امر سزاواری هم از نظر فضل، هم به خاطر نزدیکی با پیامبر و هم به دلیل سابقه در اسلام و شرکت در جهاد. علی گفت: ای مهاجران، سلطان محمد را از خانه‌اش به خانه‌هایتان نبرید. به خدا قسم ما اهل بیت به این امر از شما سزاوارتریم. قاری کتاب الله، فقیه دین خدا و عالم به سنت در میان ماست. بشیر بن سعد اظهار داشت، یا علی، اگر این کلام را انصار قبل از بیعتشان [صفحه ۱۶۵] با ابوبکر شنیده بودند همه به اتفاق با تو بیعت می‌کردند ولی آنان با ابوبکر بیعت کرده‌اند.» علی (ع) به منزل بازگشت

بی آنکه بیعت کند [۱۵۳] همین محقق در جای دیگر می نویسد: «اما اینکه نوشته اند حضرت امیر (ع) و سلمان و ابوذر و بعضی اصحاب در مسجد پیامبر به حکومت ابوبکر اعتراض کردند و آن را نامشروع خواندند، ظاهراً صحت ندارد.» [۱۵۴]. آنگاه از قول ابوبکر جوهری می افزاید: «چون فاطمه دید که با علی و زبیر چنین کردند، درب حجره ایستاد و گفت: ای ابوبکر، چه زود بر اهل بیت رسول الله مغرور شدید! به خدا قسم با عمر سخن نخواهم گفت تا اینکه خدا را ملاقات کنم. مسعودی می نویسد: چون در سقیفه با ابوبکر بیعت شد و روز سوم این بیعت تجدید گردید، علی از منزل خارج شد و به ابوبکر گفت: کار ما را تباه ساختی و با ما مشورت نمودی و حق ما را رعایت نکردی. ابوبکر پاسخ داد: آری، ولی از فتنه ترسیدم.» [۱۵۵].

بیعت امام علی

آیه الله العظمی کاشف الغطاء راجع به بیعت امام علی (ع) چنین می نویسد: «چیزی که شیعه ای امامیه را از سایر فرق مسلمین ممتاز می کند همین مسئله ای امامت است. بقیه ای تفاوتها جنبه ای فرعی و عرضی دارد. امامیه معتقدند خداوند به پیغمبر (ص) دستور داد علی (ع) را برای جانشینی خود به مردم صریحاً معرفی نماید و پیغمبر (ص) در بازگشت از حجة الوداع در غدیر خم فرمود: هر کس من مولا- و [صفحه ۱۶۶] سرپرست او هستم علی مولا و سرپرست اوست. سپس برای تأکید، در موارد مختلف گاهی صریحاً و گاهی به طور اشاره این مطلب را تعقیب فرمود، ولی جمعی از بزرگان مسلمین، بعد از رحلت پیامبر خدا (ص) آن همه احادیث را به نام رعایت مصالح اسلام طبق سلیقه و اجتهاد خود توجیه و تأویل نموده کسانی را مقدم و بعضی را مؤخر داشتند و می گفتند هر وضع و حادثه ای اقتضایی دارد [۱۵۶]. ولی در مقابل این جریانات، علی (ع) و جماعتی از بزرگان اصحاب و یاران پیغمبر (ص) از بیعت با خلیفه ای که از طرف آنها انتخاب شده بود خودداری نمودند، اما بعد از مدتی چون ملاحظه کردند این خودداری از بیعت ممکن است در آن شرایط خاص ضرر عظمی برای عالم اسلام ببار آورد و چه بسا اساس و ریشه ی درخت اسلام را که تازه جان گرفته بود قطع کند، لذا تن به بیعت دردادند و جای تعجب هم نبود. زیرا از طرفی اسلام بقدری در نظر علی (ع) عزیز و محترم بود که جان و عزیزترین عزیزانش را در راه آن فدا می کرد، از طرف دیگر او می دید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت و عظمت و گسترش اسلام در جهان مضایقه نمی کند و این آخرین [صفحه ۱۶۷] آرزو و هدف علی (ع) از خلافت و حکومت بود. روی این جهات تسلیم شد و بیعت کرد. ولی البته او در تمام این حالات مقام امامت و منصب الهی خود را داشت زیرا این مقام، مقامی نبود که قابل زوال و واگذاری باشد. اگر چه او برای حفظ مصالح مسلمین «زعامت و ریاست عامه» را به دیگری واگذار نمود، اما هنگامی که نوبت به معاویه رسید در برابر او سکوت نکرد، زیرا می دانست مسالمت و همکاری با او زیانهای عظیم و جبران ناپذیری برای جهان اسلام بوجود خواهد آورد. خلاصه اینکه امامیه می گوید ما شیعه و پیرو علی (ع) هستیم، با هر کس صلح کرد صلح می کنیم و با هر کس جنگ نمود جنگ می نماییم.» [۱۵۷]. [صفحه ۱۶۸]

ماجرای فدک

اشاره

فدک یکی از قریه های سرزمین خیبر با چشمه ای جوشان و نخلهای فراوان بود که در ۱۴۰ کیلومتری شما مدینه قرار داشت. [۱۵۸]. به هنگامی که پیامبر خدا (ص) از جنگ خیبر فراغت یافتند، جنگی که پرچمدارش علی بن ابی طالب (ع) بود، خداوند در دل اهل فدک رعب افکند و نماینده ای نزد پیامبر اکرم (ص) فرستادند تا با تقدیم نیمی از فدک صلح کنند پیامبر (ص) نیز از آنان پذیرفتند و از پیکار با آنان دست کشیدند. [۱۵۹]. [صفحه ۱۶۹] اصحاب از پیامبر (ص) خواستند که آن را میان مسلمانان تقسیم کنند، ولی

چون فدک فبیء بود یعنی بدون جنگ و لشکر کشی به دست آمده بود، بر اساس قرآن مخصوص پیامبر (ص) بود و به صورت غنائم تقسیم نمی شد. خداوند در سوره ی حشر (آیات ۶ و ۷) فرق میان غنیمت و فبیء را بیان فرموده است. پیامبر اکرم (ص) مقداری درخت نخل در فدک غرس کردند و چون آیه ی «وَاتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» (حق نزدیکان را بپرداز) [۱۶۰]. نازل شد، آن را که خالصه ی حضرتش بود به پاره ی خود فاطمه (س) بخشیدند. فاطمه ی زهرا (س) نیز در آن [صفحه ۱۷۰] تصرف می کرد و تمامی درآمد آن را، بجز مقدار کمی برای خرج سال خود، به فقرا صدقه می داد. ابوبکر بعد از رحلت پیامبر ادعا کرد که باید درآمد فدک به دست اولی الامر میان مردم توزیع شود و برای نظر خود چنین استدلال کرد که از رسول خدا (ص) شنیده است که آن حضرت فرمودند: «إِنَّا مُعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ مَا جَمَعَ پیامبران ارث برنداریم و آنچه از ما می ماند صدقه است. امام علی (ع) فتوی داد که پیامبران ارث می گذارند، و به گفته ی قرآن استشهاد کرد که می فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» [۱۶۱]. (سلیمان از داود ارث برد) و نیز به گفته ی خداوند از زبان زکریا: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثَنِي» [۱۶۲] (خداوند، به من فرزندی عطا فرما که از من ارث برد). و آنگاه فرمود: حدیثی که ابوبکر روایت می کند خبر واحدی است که هیچ کس جز او روایت نکرده و احادیث آحاد حکم مطلق قرآن را مقید نمی کند، و اگر پیامبر اکرم (ص) می خواستند که حکم مطلق قرآن را مخصیص یا مقید سازند به ورثه ی خود خبر می دادند که شما از من ارثی نخواهید برد. فاطمه (س) اظهار داشت که پدرش سرزمین فدک را به ایشان بخشیده اند و این اگر ارث نباشد هبه است... ابوبکر از فاطمه ی زهرا (س) شاهد خواست، آن حضرت، علی (ع) و اُمّ ایمن را به شهادت گرفت. ابوبکر گفت: برای شهادت باید یک مرد و دو زن یا دو مرد باشد. علی (ع) فتوی داد که شهادت یک مرد و یک زن با سوگند بلکه با شاهد واحد و سوگند کافی است. ولی ابوبکر نپذیرفت و فدک را از تصرف فاطمه ی [صفحه ۱۷۱] زهرا (س) خارج ساخت و در این امر با عمر مشورت کرد و عمر وی را تأیید نمود. [۱۶۳]. شاید از آن بیم داشتند که مبادا فدک در خارج از مدینه پایگاهی سیاسی و اقتصادی در برابر آنان گردد. ابن ابی الحدید می نویسد: «از استادم پرسیدم: آیا فاطمه (س) در ادعای مالکیت فدک صادق بود؟ پاسخ داد: آری. گفتم: پس چرا خلیفه ی اول فدک را به او نداد؟ با تبسم گفت: اگر ابوبکر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت برای شوهرش می کرد و وی را از مقامش کنار می زد و او هیچ گونه عذری نداشت، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که فاطمه هر چه را ادعا کند راست می گوید و نیازی به شاهد ندارد.» [۱۶۴].

واکنش پاره ی پیامبر

پاره ی پیامبر (ص) در برابر این رفتار و گفتار غیر اصولی واکنش شدیدی نشان داد و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد رفت تا در حضور مردم مسلمان و سران مهاجر و انصار، علم و بینش اصولی خود را با خطبه ی تاریخی خویش آشکار سازد. گرچه بسیاری از ناآگاهان این واکنش را یک مسئله ی شخصی پنداشته اند، ولی اگر کمی به خطبه ی عالمانه و حکیمانه ی پاره ی پیامبر توجه کنیم، برخلاف انتظار می بینیم که هرگز این خطبه ی با عظمت نمی تواند یک اعتراض شخصی به خاطر از دست دادن قطعه زمینی باشد که در برابر جلال و منزلت این بانوی بزرگوار بسیار بسیار کوچک است و از این رو بیشترین محور خطبه درباره ی توحید، مقام [صفحه ۱۷۲] والای پیامبر و حکمت آفرینش جهان و انسان و حکمت های قرآن و قوانین الهی است، که ما قسمتهایی از آن در گذشته ترجمه کردیم و تنها در قسمت پایانی خطبه سخنان کوتاهی در پاسخ به استدلال غیر اصولی یعنی تمسک به خبر واحد با وجود مخالفت صریح آن با نص قرآن، تبیض در اجرای احکام و بازگشت به حکم جاهلی، توجه به عموم و خصوص قرآن و... می بینیم: ثُمَّ أَنْتُمْ أَوْلَاءِ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا- ارْثَ لِي أَفَعَلِي عَمِيدٍ تَرَكَتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَيْدُتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ يَقُولُ اللَّهُ حَيْلٌ شَأْوَةٌ: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» مَعَمَا افْتَصَ مِنْ خَيْرِ يَحْيَى وَ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ رَبِّ «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثَنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» فَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّ

لی و لا ارث لی من ابی اَفَحَکُمُ اللّٰهُ بَایَهُ اُخْرَجَ اَبی مِنْهَا اَمْ تَقُولُوْنَ اَهْلُ مِلَّتِیْنِ لَا یَتَوَارَثَانِ اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمَ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی (ص) [۱۶۵]. سپس شما گمان می کنید که ارثی برای من نیست. آیا بر اساس محکمی کتاب خدا را رها می سازید و آن را پشت سر می گذارید؟ در صورتی که خداوند می فرماید: «سلیمان از (پدرش) داود ارث برد» و در داستان یحیی و زکریا نقل می کند که گفت: «خداوند، فرزندی نصیب من فرما که از من و آل یعقوب ارث برد». شما چنین پنداشتید که من بهره و ارثی از پدر ندارم؟ آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته است، یا می گویند پیروان دو آیین از یکدیگر ارث نمی برند، و من با پدرم یک آیین نداریم؟! یا اینکه شما به عام و خاص قرآن از پدرم داناترید؟! آری، پاره‌ی پیامبر و همسرش که نمونه‌ی اعلای زهد بودند و عمری را با قناعت گذراندند هیچ گونه نیاز و انگیزه‌ی شخصی برای فدک نداشتند. آنها آنچه از فدک به دست می آوردند بیشتر آن را به فقرا و مستمندان می بخشیدند، بخصوص فاطمه (س) که پیامبر (ص) به وی فرموده بودند تو بزودی به من ملحق می شوی. [صفحه ۱۷۳] بنابراین، سخنان عظیم و تاریخی و انقلابی پاره‌ی پیامبر برای درمان و اصلاح احکام و اعمال غیر اصولی بود که لازم بود از ابتدا جلوی آن ایستاد و نگذاشت که جامعه و حکومت از خط قرآن و پیامبر منحرف شود. حضرت علی (ع) نیز انگیزه‌ی شخصی برای فدک نداشت و می فرمود: وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَکٍ وَ غَیْرِ فَدَکٍ وَ النَّفْسُ مَطَانُنْهَا فِی غَدٍ جَدَتْ... [۱۶۶]. [صفحه ۱۷۴] مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر اوست که در تاریکی آن آثارش محو و اخبارش ناپدید می شود... محققان شیعه همچنین نکوهش توهین آمیزی را که بعضی از ساده اندیشان به پاره‌ی پیامبر نسبت می دهند رد کرده اند. آنها می گویند فاطمه (س) به هنگام بازگشت از سخنرانی در مسجد به شوهر خود اعتراض کرد که: اِشْتَمَلَتْ شَمْلَةُ الْجَنینِ وَ فَقَدَتْ حُجْرَةَ الطَّیْنِ... ای پسر ابوطالب، تا کی دستها را همچون جنین به زانو بسته و چون تهمت زدگان در گوشه‌ی خانه نشسته‌ای؟ پسر ابوقحافه پرده‌ی حرمت را درید و نان و خورش بچه‌هایم را برید! و علی (ع) در جواب گفت: اگر نان و خورش می خواهی روزی تو مضمون است و آن کس که آن را تعهد کرده باقی است. [۱۶۷]. این روایت از نظر محققان شیعه بی سند است و در نقد آن گفته اند: چگونه ممکن است بانوی بزرگ اسلام، پاره‌ی پیامبر، کسی که درباره اش سوره‌ی «هل اتی» نازل شده مانند یک زن عادی و صدقه بگیر برای نان و خورش بچه‌هایش به مسجد رود و سخن گوید؟ چگونه ممکن است زنی که دارای مرتبه‌ی عصمت است و بیش از هر کس به مقام ولایت و عصمت شوهرش آگاهی دارد، اینچنین او را مورد سرزنش قرار دهد و در ضعف و زبونی، علی (ع) را به جنین تشبیه کنند، آن هم به خاطر نان و خورش بچه‌هایش؟ در صورتی که خود وقتی زنان مدینه به عیادتش آمدند و از حالش جويا شدند، فرمود: اَصْبَحْتُ وَاللّٰهُ عَایْقَةً دُنْیَاکُمْ [۱۶۸]. به خدا در حالتی صبح کردم که از دنیای شما متنفرم. [صفحه ۱۷۵]

رحلت پاره‌ی پیامبر

اشاره

چون دو ماه و نیم و به قولی سه ماه و پنج روز و به روایتی شش ماه از وفات پیامبر اکرم (ص) بگذشت، فاطمه (س) از غم فراغ پدر و تقدّم اصحاب بر علی (ع) و تصرف فدک سخت دل‌تنگ و ناراحت بود. یک روز علی (ع) وقتی وارد خانه شد، فاطمه (س) پاره‌ی پیامبر را دید که قدری آرد خمیر کرده تا با آن نان بپزد و مقداری گل سرشوی ساخته تا سر فرزندان خود را شستشو دهد و لباسهای بچه‌ها را جمع کرده تا بشوید. علی (ع) از دیدن این منظره متعجب شد و رو به فاطمه (س) کرد و فرمود: ای تو درّ درج نبوّت گوهر عالم فروز وی تو در برج ولایت زهره‌ی روشن جبین [صفحه ۱۷۶] ای به رفعت مریم ثانی که مهد عفت از ترفع جای دارد بر سر چرخ برین ای نهال روضه‌ی عصمت که هست از روی قدر سایه‌ی جاهت پناه قاصرات الطرف عین ای چراغ اهل بیت

مصطفی ای فاطمه مادر سبطین و نور چشم خیر المرسلین در این مدت هرگز از تو مشاهده نکرده‌ام که در یک روز دو کار دنیا پیش گرفته باشی، امروز می‌بینم که به سه کار اشتغال می‌نمایی. در این چه حکمت است؟ فاطمه (س) قطرات اشک از دیدگان ببارید و گفت: ای تاجدار سورهی «هل اتی» و ای شهسوار عرصه‌ی لافتی و ای خطیب منبر «سَلُونِی» و ای وارث مرتبه‌ی هارونی و ای رازدار مصطفی و ای شیر بیشه‌ی شریعت و ای کشتی لَجّه‌ی حقیقت و ای شکوفه‌ی باغ ابوطالب و ای نواخته‌ی لقب اسدالله الغالب! ای ولی ساز «وال من والاه» وی عدو سوز «عَادِ مَنْ عَاداه» کاتب نقش نامه‌ی تنزیل خازن گنج نامه‌ی تأویل مهتر و بهتر زمین و زمن معدن جوهر حسین و حسن «هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِی وَ بَيْنَکَ» دولت وصال بسر آمد و نوبت فراق بدر آمد، روز موصلت به آخر رسید و شب مهاجرت روی نمود. هنگام وداع و افتراق است امروز با درد فراق اِتِّفَاق است امروز ای دیده جمال وصل دیدی یک چند خون بار که نوبت فراق است امروز ای علی، دیشب پدرم را به خواب دیدم بر بلندی ایستاده و به هر طرف می‌نگرد، گویی منتظر کسی است. فریاد برکشیدم که یا ابتاه، تو کجایی که از فراق تو دلم سوخته و تنم گداخته؟ گفت: ای فاطمه، من اینجا ایستاده‌ام و انتظار می‌برم. گفتم: یا رسول‌الله، منتظر کیستی؟ [صفحه ۱۷۸] فرمود: منتظر تو ای فاطمه، زمان فراق از حد گشت، و مرا از شوق تو طاقت تمام شد. وقت آن است که قفس تن درهم شکنی و دل از علایق بدنی بر کنی و از زندان محنت آباد دنیا به بوستان عشرت فزای عقبی آیی. ای فاطمه، بیا که تا تو نیایی من نمی‌روم. گفتم: ای پدر، من نیز آرزوی دیدار تو دارم. فرمود: ای فاطمه، بشتاب تا فردا شب نزد من باشی. از خواب بیدار شدم و اشتیاق آن عالم بر من غلبه کرد. می‌دانم که آخر این روز و یا در اول شب آینده رحلت خواهم کرد. نان از برای آن می‌پزم که فردا که تو به مصیبت من مشغول باشی فرزندان من گرسنه نمانند و لباسهای فرزندان به جهت آن می‌شویم که ندانم جامه‌ی فرزندان من بعد از من چه کسی شوید و رضای دل یتیمان من که جوید؟! می‌خواهم سر فرزندان شانه کنم که معلوم نیست چه کسی پس از من غبار از روی و موی ایشان بیفشاند. فاطمه (س) از غباری که بر روی و موی ایشان نشیند، اندوهناک بود. روی گردآلوده و رخسار پر خون حسین گرد بدیدی فاطمه در عرصه گاه کربلا آنچنان بگریستی کز گریه‌های زار او ساکنان آسمان بگریستندی برملا چون علی (ع) از فاطمه (س) سخن فراخ شنید، آب حسرت از دیده فرو ریخت و گفت: ای فاطمه، هنوز از داغ فراق پدرت برنیا سوده‌ام و از جراحت رحلت آن حضرت نفرسوده، اینک نوبت مفارقت تو هم رسید و داغی دیگر بر بالای آن داغ پدید آمد. هر دم زمانه داغ غم بر جگر نهی یک داغ نیک ناشده داغ دگر نهی هر داغ کآورد قَلَدَری رو به بهتری آن داغ را گذارد و داغی بتر نهی فاطمه (س) فرمود: ای علی، در آن مصیبت صبر کردی، در این تعزیت نیز [صفحه ۱۷۹] شکیبایی پیش آور. زمانی غایب مشو که نفسم به شماره افتاده و وعده‌ی دیدار به دارالقرار. این می‌گفت و جامه‌ی فرزندان می‌شست و در رخساره‌ی آنان نظر می‌کرد و آه حسرت از دل برمی‌کشید و آب اندوه از دل می‌بارید. حسن و حسین (ع) از سخن مادر به گریه افتادند. فاطمه (س) فرمود: ای جانان مادر، زمانی به قبرستان بقیع روید و مادر خود را دعا کنید. فاطمه (س) بر بستر تکیه زد و به علی (ع) گفت: بنشین که وقت وداع است... دلها کباب می‌شود از آتش وداع یا رب که برفتد ز جهان رسم انقطاع - ای علی، ساعتی قرار گیر و سرم در کنار گیر که از عمرم چندان نمانده. بیمار غمت را نفس باز پس است این پاس نفسمش دار که آخر نفس است این علی (ع) نبشست و سر فاطمه (س) در کنار گرفت. فاطمه (س) دیده باز کرد و علی (ع) را گریان دید. گفت: ای علی، وقت وصیت است نه هنگام تعزیت. علی (ع) گفت: یا سَيِّدَةُ النِّسَاء، چه وصیت داری؟ فاطمه (س) فرمود: ای علی، چهار وصیت دارم: اول آنکه اگر از من نسبت به تو تقصیری صورت گرفته آن را عفو فرما و مرا حلال کن. علی (ع) گفت: حاشا که در این مدت از تو چیزی صادر شده باشد که موجب آزار دل شده باشد. تو همیشه دلداری من بوده‌ای نه دل آزار من، غمگسار من بوده‌ای نه آفت روزگار من. من تو را وفادار یافته‌ام نه جفاکار، بر وصف گل دیده‌ام نه بر شوکت خار. وصیت دیگر بفرمای. وصیت دوم آن است که فرزندان مرا عزیز داری و جانب جگر گوشگان مرا فرو نگذاری و دست شفقت از سر ایشان برنگیری و عذر ایشان بپذیری. وصیت سوم آنکه مرا به شب دفن کنی تا چنانکه در حال حیات هیچ [صفحه ۱۸۰] بیگانه را

نظر بر قد و بالای من نیفتاده در حین مرگ نیز چشم کسی بر جنازه‌ی من نیفتد. چهارم آنکه پای از زیارت من باز نگیری که من با تو انس مدام داشته‌ام. ای بنا کام مرا از رخ تو مهجوری خود که باشد که به کام از تو گزیند دوری مرتضی علی (ع) که این سخنان شنید فریاد از نهادش برآمد و به لسان حال چنین اظهار داشت: دلدار ز ما کرانه‌ای می‌طلبید در کوی فراق خانه‌ای می‌طلبید تیری ز کمان هجر می‌اندازد وز سینه‌ی ما نشانه‌ای می‌طلبید در این اثنا ناگاه خروش و اوایلا برآمد. حسن و حسین (ع) بودند، صدای پدر می‌زدند که در را به روی ما بگشای. علی مرتضی (ع) برخاست و در را باز کرد و آن دو را در بر گرفت و نوازش کرد. خود را به بالین مادر رساندند و با آه و ناله گفتند: ای مادر، چشم باز کن و با ما سخن گو. نظری کن که فراق دل ما را خون ساخت سخنی گو که ز هجرت جگر ما بگداخت چون صدای حسنین (ع) به گوش فاطمه (س) رسید، دیده باز کرد و دست بگشاد و ایشان را در بر گرفت، سپس دختران را خواست و به برادران سپرد و همه را دیگر باره به مرتضی علی (ع) سفارش کرد. آنگاه علی و حسن و حسین (ع) را فرمود که به روضه‌ی پدرم روید و برایم دعا کنید. ایشان برفتند و فاطمه (س) اسماء بنت عمیس را صدا کرد و گفت: آبی [صفحه ۱۸۱] برای من مه‌یا ساز تا غسل کنم. اسماء گوید: آب آوردم و فاطمه (س) غسلی کرد که هرگز ندیده بودم که کسی بدان خوبی غسل کند. آنگاه فرمود لباسهای پاک مرا بیاور. آوردم و پوشید. [۱۶۹] آنگاه فرمود بستر مرا در میان خانه بگذار. وقتی بستر را پهن کردم حضرت بر پهلوی راست رو به قبله خوابید و دست مبارک در زیر رخسار راست گذاشت. سپس به اسماء بنت عمیس گفت: مرا تنها بگذار تا اندکی با خدای خود به راز و نیاز پردازم. اسماء بیرون آمد و ساعتی به انتظار ماند. ناگهان صدای گریه‌ی فاطمه (س) را شنید. به اتاق فاطمه (س) نزدیک شد، متوجه گردید که فاطمه (س) با خدا مناجات می‌کند. اسماء می‌گوید: گوش فرا دادم، می‌گفت: خداوندا، به حرمت پدرم و به شوقی که به دیدار من دارد و به درد دل علی که در مفارقت من می‌نالد و به سوز دل حسن و حسین و به آه دختران نارسیده‌ی من، بر گناهکاران امت پدرم رحمت آر و از سر گناهانشان در گذر. در اینجا گریه بر اسماء غلبه کرد. فاطمه (س) متوجه حضور اسماء شد، فرمود: نگفتم مرا تنها بگذار؟ منتظر باش، بعد از یک ساعت مرا صدا کن، اگر جواب ندادم که نزد پروردگار خود رفته‌ام و به پدر بزرگوارم ملحق گشته‌ام. اسماء از خانه بیرون آمد و پس از ساعتی مراجعت کرد، هر چه آن حضرت را صدا کرد هیچ جواب نیامد. ملافه از روی مبارکش کنار زد، دید که فاطمه (س) جان به جان آفرین تسلیم کرده است. اسماء از پای در افتاد. در این هنگام حسن و حسین (ع) از در درآمدند و از اسماء جویای حال مادر شدند. از گریه‌ی اسماء فهمیدند که مادر را از دست داده‌اند. سراسیمه روی به [صفحه ۱۸۲] مسجد نهادند و پدر را خبر کردند. علی (ع) بیهوش شد، آب به روی مبارکش افشانند تا به هوش آمد. علی (ع) در رثای همسرش چنین سرود: لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الذِّی دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ وَ اِنَّ افْتِقَادَی فَاطِمًا بَعْدَ اَحْمَدٍ دَلِيلٌ عَلٰی اَنْ لَا یَدُومَ خَلِیلُ فَلَکَ رَا غَیْرَ اَیْنِ خَوْذِ نِیْسَتِ کَارِی که گرداند جدا یاری ز یاری به هر جا دوستان بیند هماواز همان دم نغمه‌ی دوری کند ساز [۱۷۰]. به روایت اربلی، وفات آن حضرت شب سه‌شنبه سوم ماه مبارک رمضان سال یازدهم هجری در سن ۲۹ سالگی اتفاق افتاد [۱۷۱]. در روایتی از امام صادق (ع) روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الآخر سال یازدهم هجری را تاریخ وفات آن حضرت ذکر کرده‌اند و در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده که سن آن حضرت به هنگام وفات ۱۸ سال و ۷۵ روز بود. ذهبی می‌نویسد: صحیح این است که عمر آن حضرت ۲۴ سال بوده گرچه بعضی ۲۱ و برخی ۲۶ و گروهی ۲۹ و حتی بعضی ۳۳ و ۳۵ سال ذکر کرده‌اند [۱۷۲]. بنا به وصیت فاطمه‌ی زهرا (س) علی (ع) و اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) پاره‌ی پیامبر را غسل دادند، و در بعضی از روایات علی (ع) و بنا به برخی از روایات عباس عموی پیامبر بر آن حضرت نماز خواند. از اسماء نقل شده که عایشه بعد از وفات فاطمه (س) می‌خواست وارد اتاق شود، اسماء به وی گفت وارد نشو. عایشه به پدرش شکایت کرد که همسرت هودجی مانند هودج عروس برای فاطمه ساخته و اجازه‌ی ورود به من [صفحه ۱۸۳] نمی‌دهد. ابوبکر به در خانه‌ی فاطمه (س) آمد و به همسرش گفت: ای اسماء، چه شده که از ورود همسران پیغمبر جلوگیری می‌کنی و برای فاطمه هودجی مثل هودج عروس ساخته‌ای؟ اسماء گفت: این دستور خود فاطمه است. ابوبکر

گفت: هر طور که دستور داده انجام ده. [۱۷۳]. شب هنگام جسد مبارک پاره‌ی پیامبر (س) توسط عباس و علی و فضل بن عباس به خاک سپرده شد. روایت شده است که ابوبکر و عمر از علی (ع) به شدت گله کردند که چرا اجازه نداده تا بر فاطمه‌ی زهرا (س) نماز بگزارند. حضرت علی (ع) اظهار داشت که او خود چنین وصیت کرده بود. [۱۷۴]. [صفحه ۱۸۴]

محل دفن پاره‌ی پیامبر

مرحوم کلینی (ره)، از امام رضا (ع) راجع به محل دفن فاطمه (س) نقل می‌کند که فرمودند: «دَفِنْتُ فِي بَيْتِهَا» (فاطمه‌ی زهرا (س) در خانه‌اش دفن شد)، و چون بنی‌امیه مسجد را توسعه دادند، جزء مسجد گردید [۱۷۵] مرحوم صدوق (ره) و ملاحسین کاشفی نیز همین نظر را ترجیح داده‌اند. اما مشهور میان اصحاب تاریخ این است که فاطمه‌ی زهرا (س) در قبرستان بقیع به خاک سپرده شده است. [صفحه ۱۸۷]

پاورقی

[۱] کشف الغمّه‌ی اربلی، ج ۱، ص ۴۴۹. [۲] روضه الشهداء ملاحسین کاشفی، صص ۱۱۷-۱۱۸. [۳] احزاب / ۲۱. [۴] ممتحنه / ۴. [۵] امام خمینی: ۵۸ / ۲ / ۲۶، صحیفه‌ی نور، ج ۶، ص ۱۸۵. [۶] صحیح بخاری، ک ۶۲، ب ۱۲ و ۱۶ و ۲۹؛ صحیح مسلم، ک ۴۴، ح ۹۳ و ۹۴ و ۹۶؛ سنن ترمذی، ک ۴۶، ب ۶۰؛ مسند احمد بن حنبل، جل ۴، صص ۵ و ۲۲۳ و ۳۲۶ و ۳۲۸ و ۳۳۲؛ فضائل الصحابه، صص ۱۲ و ۱۶ و ۲۹؛ نکاح ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، نکاح ۵۶. [۷] سیری در نهج البلاغه، استاد شهید مرتضی مطهری، صص ۳۸-۳۹. [۸] رجوع شود به تفسیر ابوالفتوح رازی؛ تصحیح شعرانی، ج ۹، ص ۱۵۵. [۹] اعراف / ۲۳. [۱۰] سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۵۸ در الزینه؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۷۸؛ مسند ابوداود الطیالسی، ج ۲، ص ۳۵۴؛ المستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۵۲ و ۱۵۳. ذهبی و حافظ المنذری نیز این روایت را صحیح دانسته‌اند. رجوع شود به الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۵۵۷ «وَعَلِّمُوا اولادکم محبة آل بیت النبّی»؛ جدّه دارالقبلة، دکتر محمد عبده یمانی، ۴۱۱۲ هـ، ص ۹۶. [۱۱] کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۴۵۶. [۱۲] توبه / ۱۱۲. [۱۳] المیزان، ج ۹، ص ۳۹۶. [۱۴] مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۱۸. [۱۵] المیزان، ج ۹، ص ۳۹۶. [۱۶] مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۲۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۹۰. [۱۷] عنکبوت / ۲۶. [۱۸] تحریر الوسیله‌ی امام خمینی، ج ۱، ص ۴۳۳. [۱۹] السیره‌ی ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹. [۲۰] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱. [۲۱] زندگانی فاطمه‌ی زهرا (س)، دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۴۲ و ۴۳. [۲۲] زندگانی فاطمه‌ی زهرا (س)، دکتر سید جعفر شهیدی، صص ۴۲ و ۴۳. [۲۳] تهذیب شیخ طوسی، چاپ بیروت، ج ۵، ص ۴۵۶. [۲۴] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۵۰ و بحار الانوار، ج ۵۹، صص ۱۹۲ و ۱۹۳. درباره‌ی مهاجرتها و سفرهای فاطمه (س) رجوع شود به کتاب اهل البیت نوشته‌ی بنت الشاطی. [۲۵] طه / ۳۸ و ۳۹. [۲۶] طه / ۴۰. [۲۷] صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۵، باب فضائل فاطمه رضی الله عنها. [۲۸] کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۱، صص ۴۵۴ و ۴۵۵. [۲۹] طه / ۴۰. [۳۰] رجوع شود به کتاب روضه الشهداء، ملاحسین کاشفی، ص ۱۲۴. [۳۱] رجوع شود به کتاب روضه الشهداء، ملاحسین کاشفی، ص ۱۲۸. [۳۲] تحریم / ۱۱. [۳۳] روضه الشهداء، تهران، اسلامی، صص ۱۲۳-۱۲۷. [۳۴] انبیاء / ۹۰. [۳۵] آل عمران / ۳۵. [۳۶] آل عمران / ۳۷. [۳۷] آل عمران / ۳۷. [۳۸] دهر / ۷. [۳۹] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۲۸. [۴۰] بقره / ۱۸۷. [۴۱] لذات فلسفه، ترجمه‌ی دکتر عباس زریاب خوثی، تهران ۱۳۷۰، صص ۱۶۷-۱۷۰. [۴۲] احزاب / ۲۹. [۴۳] ضحی / ۸. [۴۴] تفسیر مواهب علیه (حسینی)، یک جلدی، چاپ لاهور، ص ۱۳۷۵. [۴۵] صحیح بخاری، کتاب ۶۳، باب ۱۰؛ صحیح مسلم، کتاب ۴۴، باب ۶۹؛ مسند احمد بن حنبل، اول، صص ۸۴ و ۱۱۶ و ۱۳۲ و ۱۴۳. [۴۶] صحیح بخاری، کتاب ۶۳، باب ۲۰ و کتاب ۷۸ باب ۲۳ و کتاب ۹۷ بابهای ۳۲ و ۳۵؛ سنن ترمذی، کتاب ۴۶، باب ۶۱؛ مسند احمد بن حنبل، اول، صص ۲۰۵ و ۳۱۶. [۴۷] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۰؛ صحیح بخاری ۷۲ / ۴ و ۸۹ / ۵۶ و

۱۶۳ و ۲۴/۶۴ و ۱۲۳/۶۷ و ۲۷/۷۶؛ صحیح مسلم، ۳۲/۱۰۱؛ سنن ترمذی، ۲۶/۳۴؛ مسند احمد بن حنبل، ۵/۳۳۰ و ۳۳۴. [۴۸]

قصص/۲۵. [۴۹] قصص/۲۶. [۵۰] قصص/۲۶. [۵۱] کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۸؛ المراجعات، ص ۳۰۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۲. [۵۲] کشف الغمّهی اربلی، ج ۲، ص ۶۷؛ التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۸؛ کنز العمال، ج ۲۸۹ و ۱۶؛ حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۴۳ و... [۵۳] فرقان/۵۴. [۵۴] رعد/۳۹. [۵۵] کشف الغمّه فی معرفه الائمه، علامه‌ی محقق اربلی، ج ۱، ص ۳۵۱. [۵۶] کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۳۵۲. [۵۷] مریم/۱۸. [۵۸] دهر/۷. [۵۹] تفسیر مواهب علیه یا تفسیر حسینی، یک جلدی، چاپ پاکستان، ص ۱۳۳۰ و تفسیر روح المعانی آلوسی، ج ۲۹، ص ۱۵۷. [۶۰] دهر/۸ و ۹. [۶۱] علی امام المتقین، عبدالرحمن الشرقاوی، ج ۱، ص ۳۷. [۶۲] علل الشرایع، ص ۳۶۱. [۶۳] دهر/۱۰. [۶۴] صحیح بخاری، ۶۹/۶ و ۷ و ۸۰/۱۱؛ صحیح مسلم ۴۴/۹۷ و ۹۹؛ جامع ترمذی، ۴۵/۶۷؛ طبقات ابن سعد، ۸/۱۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۰، ۹۵، ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۳ و ج ۳، ص ۱۵۰ و ج ۶، ص ۲۹۸؛ مسند طرابلسی، حدیث ۹۳؛ علل الشرایع صدوق، ص ۳۶۶. [۶۵] وقایع الایام، کتاب الصیام، ص ۲۹۵. [۶۶] تفسیر روح المعانی، ج ۲۹، صص ۱۵۷ و ۱۵۸. [۶۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۰؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۳۸۱؛ مقتل خوارزمی ص ۶۲. [۶۸] حجر/۵۱. [۶۹] هود/۷۱. [۷۰] هود/۶۹. [۷۱] هود/۷۱. [۷۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۸۹؛ جامع ترمذی، ص ۳۴۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۵؛ ذخائر العقبی طبرسی، صص ۵۱. [۷۳] امالی طوسی، ص ۱۹۰؛ وسائل الشیعہ، ج ۶، ص ۳۲۳. [۷۴] نفائس اللباب، ج ۳، ص ۱۲۴؛ وسائل الشیعہ، ج ۱۶، ص ۵۳۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۱۵؛ الخصال، ج ۲، ص ۸۳. [۷۵] مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۹۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۸۴ و ۸۵. [۷۶] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۸۴ و ۸۵ و ۱۳۴؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۰۷؛ مسند احمد بن حنبل ج ۶، ص ۲۹۸. [۷۷] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۶. [۷۸] بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۰۳. [۷۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۴. [۸۰] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۵. [۸۱] صحیح بخاری، ج ۶۹، صص ۶ و ۷ و ج ۸، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۴۴، صص ۹۷-۹۹. [۸۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۳. [۸۳] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۶۲. [۸۴] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۹۵ و ۱۱۴. [۸۵] اعراف/۳۱. [۸۶] العروۃ الوثقی، صص ۲۰۱-۲۰۳. [۸۷] تحریر الوسیلهی امام خمینی، ج ۲، ص ۳۰۵. [۸۸] رساله‌ی نوین امام خمینی، ج ۳، ص ۱۱۲. [۸۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۰ و ج ۴۳، ص ۳۰۹. [۹۰] کنز العمال، ج ۱، ص ۵۸۲. [۹۱] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۷. [۹۲] زخرف/۸۹. [۹۳] زمر/۳۷. [۹۴] اعراف/۳۰. [۹۵] فصلت/۴۴. [۹۶] آل عمران/۹۷. [۹۷] ق/۳۸. [۹۸] انبیاء/۸. [۹۹] بقره/۲۸۶. [۱۰۰] انبیاء/۲۲. [۱۰۱] زخرف/۱۲. [۱۰۲] ص/۲۵. [۱۰۳] آل عمران/۱۴۴. [۱۰۴] مریم/۱۳. [۱۰۵] طه/۱۱ و ۱۳. [۱۰۶] کهف/۴۶. [۱۰۷] قصص/۲۶. [۱۰۸] بقره/۲۶۱. [۱۰۹] بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۸۶ و ۸۷. [۱۱۰] علل الشرایع صدوق، ص ۱۷۹. [۱۱۱] بحار الانوار، ج ۲، ص ۸. [۱۱۲] بحار الانوار، ج ۲، ص ۳. [۱۱۳] ابن منظور: لسان العرب، چاپ دار احیاء التراث، ۱۴۰۸ ه، ج ۳، ص ۲۷۰. [۱۱۴] جمعه/۲. [۱۱۵] مثنوی مولوی، دفتر اول، ۲۰۴۶-۲۰۶۵. [۱۱۶] زمر/۲۳. [۱۱۷] سید قطب: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۸۲. [۱۱۸] وسائل الشیعہ، ج ۴، ص ۸۴۹. [۱۱۹] این خطبه در منابع بسیار از کتب شیعہ و سنّی آمده است از جمله: الشافی سیدمرتضی، ص ۲۳۱؛ کشف الغمّهی اربلی، ج ۲، صص ۴۰-۵۲؛ شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶؛ تفسیر کشاف، ج ۱، در تفسیر آیه‌ی «ذی القربی»؛ سیره‌ی حلبی، ج ۳، ص ۳۹۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۰؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۷۲؛ اسد الغابه‌ی ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۲۲؛ وسائل الشیعہ، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۴. [۱۲۰] آل عمران/۴۲. [۱۲۱] اشقیای نبی، ۸:۳. [۱۲۲] سفر خروج، ۱۵:۲۰. [۱۲۳] سفر داوران، ۵:۱. [۱۲۴] کتاب اول سموئیل نبی، ۲:۱. [۱۲۵] کتاب پادشاهان، ۲۲:۱۴. [۱۲۶] کتاب لوقا، ۲:۳۶. [۱۲۷] کتاب اشعیای نبی، ۲۱:۹. [۱۲۸] سفر خروج، ۷:۱. [۱۲۹] قاموس کتاب مقدس، ص ۸۷۳. [۱۳۰] آلوسی بغدادی: تفسیر روح المعانی، ج ۳، صص ۱۵۴-۱۵۶. [۱۳۱] ۲۶/۲/۵۸، به نقل از صحیفه‌ی نور، ج ۶، ص ۱۸۵. [۱۳۲] تحریم/۱۲. [۱۳۳] مفردات الفاظ القرآن الکریم، ص ۴۲۸. [۱۳۴] تحریم/۱۲. [۱۳۵] رجوع شود به جمع

الجوامع، ج ۱، ص ۹۷۵؛ سفر الفردوس دیلمی، حدیث ۸۶۵۳؛ سیده نساء اهل الجنة، فاطمة الزهراء، علامه محمد عبدالرؤف بن علی بن زین العابدین المنادی، ریاض، مکتبه الساعی، ص ۶۸. [۱۳۶] مائده/ ۷۵. [۱۳۷] المستدرک حاکم، ج ۳ صص ۱۶۰-۱۶۱. این روایت را ذهبی روایت صحیح خوانده و با آن موافقت کرده است. [۱۳۸] مریم/ ۱۷-۱۹. [۱۳۹] اصول کافی، ج ۲، صص ۴۷۴ و ۴۷۵. [۱۴۰] از سخنان امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۱/۱۲/۶۴. [۱۴۱] تفسیر روح المعانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ، ج ۳، ص ۱۵۵. [۱۴۲] سنن ابی داود، ک ۴۰، باب ۱۴۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، صص ۱۶۴ و ۱۹۷. [۱۴۳] علل الشرایع صدوق، ص ۱۷۹. [۱۴۴] رجوع شود به تاریخ کبیر ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۹۱ و تاریخ بغداد حافظ ابوبکر شافعی، ج ۱۳، ص ۳۳۱ و ینابیع الموده قندوزی، ص ۲۶۰. [۱۴۵] ابن عربی سنّی (متوفای ۵۶۰) در الفتوحات المکیه فاطمه (س) و سایر اهل بیت را مطهر و معصوم به نص می‌داند و از پیغمبر نقل می‌کند که در وجه تسمیه‌ی آن حضرت به فاطمه فرمودند: انّ الله قد فطمها و ذرّيتها من النار يوم القيامة (خداوند زهرا و ذریه‌اش را از آتش روز قیامت باز داشته است) (به نقل از کتاب الامام جعفر الصادق تألیف عبدالحلیم الجندی، چاپ قاهره، ۱۳۹۷ هـ، ص ۷۲. [۱۴۶] رجوع شود به تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹، ص ۱۵۲. در کتاب علی امام المتقین (ج ۱، ص ۲۲) آمده وقتی آیه‌ی تطهیر نازل شد، پیغمبر اکرم علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند، بُرد خود را به روی آنان افکند و فرمود: پروردگارا، اینان اهل بیت منند. [۱۴۷] حدیث از بخاری ج ۷۹؛ ص ۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۴۴، صص ۹۸ و ۹۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴۰ و ج ۸، ص ۱۷؛ اعلام النساء عمر رضا کحاله، ج ۴، ص ۱۲۵؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۲۵ و ۲۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۳۵؛ علی امام المتقین، ج ۱، ص ۳۶. همچنین رجوع شود به جمع الجوامع، ج ۱، ص ۹۷۴ و کتاب سیده‌ی نساء اهل الجنة علامه محمد عبدالرؤف بن علی بن زین العابدین المناوی (متوفای ۹۵۲ هـ- ۱۰۳۶ هـ) چاپ مکتبه ریاض، ص ۶۶. [۱۴۸] آل عمران/ ۶۱. [۱۴۹] تفسیر مواهب علیه یا تفسیر حسینی، ج ۱، ص ۱۵۳. [۱۵۰] رجوع شود به ذیل فصّ شیشی در مباحث ولایت اثر عارف ربّانی آقا محمدرضا قمشه‌ای صهبا، چاپ ۱۳۵۹. [۱۵۱] از آیه‌الله محمدحسین غروی (کمپانی). [۱۵۲] روضه الشهداء، صص ۱۳۵-۱۳۷. [۱۵۳] علامه سیدمرتضی عسکری: معالم المدرستین، ج ۱، صص ۱۲۴-۱۳۰. [۱۵۴] علامه سیدمرتضی عسکری: نقش ائمه در احیای دین، ج ۱۴، ص ۳۱. [۱۵۵] معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۳۰. [۱۵۶] شاید بعضی نتوانند به این سادگی این سخن را بپذیرند که مسلمانان با آن همه علاقه‌ای که به پیامبر اسلام داشتند به کلی آن همه احادیث را کنار بزنند. مگر اینها نبودند که در راه اسلام و پیشرفت این آیین آن همه فداکاری نمودند؟ چطور می‌توان باور کرد که بعد از پیغمبر اکرم (ص) گفته‌های او را اینچنین نادیده بگیرند؟ اتفاقاً این ایراد را بعضی از دانشمندان اهل سنت در کتابهای خود بر ما گرفته‌اند. ولی باید توجه داشت که اگر وضع آن زمان و آن محیط و طرز تفکر مردم آن عصر را در نظر بگیریم زیاد تعجب نخواهیم کرد، زیرا آنچه از مطالعه‌ی تاریخ اسلام به دست می‌آید این است که همه‌ی صحابه و یاران پیغمبر اکرم (ص) از آن دریچه‌ای که ما به پیغمبر اکرم (ص) نگاه می‌کنیم نگاه نمی‌کردند. ما او را فرستاده‌ی خدا می‌دانیم که هر چه می‌گوید وحی آسمانی است و غیرقابل تغییر، ولی در میان صحابه کسانی بودند که در برابر دستورها و سخنان پیغمبر (ص) از خود اظهار عقیده می‌کردند؛ یعنی عملاً خود را «مجتهد» می‌دانستند و عقیده داشتند با تغییر مقتضیات، مانعی ندارد که پاره‌ای از احکام اسلام را تغییر داد (آیه‌الله کاشف الغطاء: این است آیین ما، ص ۱۸۲. [۱۵۷] این است آیین ما، ترجمه و نگارش آیه‌الله ناصر مکارم شیرازی، تهران، کانون انتشار، ۱۳۴۶، صص ۱۸۶-۱۸۷. [۱۵۸] معجم البلدان، ماده‌ی فدک. [۱۵۹] در المنثور سیوطی، ج ۴، ص ۱۷۷. [۱۶۰] اسراء/ ۲۶. [۱۶۱] نمل/ ۱۶. [۱۶۲] مریم/ ۵. [۱۶۳] عبدالرحمن الشرفاوی: علی امام المتقین، ج ۱، صص ۶۹-۷۰. [۱۶۴] شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۸. [۱۶۵] کشف الغمّه‌ی اربلی، ج ۱، ص ۴۸۸. [۱۶۶] نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۵. [۱۶۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۸؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۱؛ عوالم بحرانی، ص ۴۱۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۰۸. [۱۶۸] کشف الغمّه‌ی اربلی، ج ۱، ص ۴۹۲. [۱۶۹] این روایت را، هم صدوق (ابن بابویه) به طور مرفوع نقل کرده است و هم احمد بن حنبل، و این مانع از غسل آن حضرت بعد از رحلت نیست

که مرحوم اربلی در کشف الغمیه (ج ۱، ص ۵۰۲) از آن تعجب کرده است. [۱۷۰] اقتباس از روضه الشهداء ملاحسین وعظ کاشفی، صص ۱۳۷-۱۴۴. [۱۷۱] کشف الغمیه، ج ۱، ص ۵۰۳. [۱۷۲] علامه محمد عبدالرؤف بن علی بن زین العابدین المناوی: سیده نساء اهل الجنة، مکتبه القرآن، ص ۹۴. [۱۷۳] کشف الغمیه، ج ۱، ص ۵۰۴. [۱۷۴] کشف الغمیه، ج ۱، ص ۵۰۳. [۱۷۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۹. [۱۷۶] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴ به نقل از کتاب اخبارالخلفاء. [۱۷۷] دائرة المعارف فارسی مصاحب، ج ۲، ص ۱۷۱۵. [۱۷۸] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۱، صص ۱۶-۱۷. [۱۷۹] السياحه فی الیمن، ص ۵۰. [۱۸۰] محمد کاظم محمدی: سیمای پاکستان، صص ۳۵-۳۸. [۱۸۱] توماس آرنولد: تاریخ گسترش اسلام، ص ۲۱۲. [۱۸۲] مجله‌ی مشکوه، شماره‌ی ۴۳، صص ۱۸۲-۱۸۵. [۱۸۳] رجوع شود به سید محسن امین: دائرة المعارف شیعه و استاد محمدجواد مغنیه: الشیعه فی المیزان، ص ۱۹۶. [۱۸۴] اسامی سادات مهاجران به سمرقند را به تفصیل در کتاب مهاجران آل ابوطالب ص ۲۵۹-۲۶۱ مطالعه کنید. [۱۸۵] مضمون نامه‌ی امام علی (ع) چنین بود: «فرمانداری برای تو وسیله‌ی آب و نان نیست بلکه امانتی است در گردن تو و تو نیز باید مطیع مافوق باشی. درباره‌ی رعیت حق نداری استبداد به خرج دهی. در مورد بیت‌المال به هیچ کاری جز با احتیاط اقدام مکن. اموال خدا در اختیار توست و تو یکی از خزانه‌داران او هستی که باید آن را به دست من بسیاری و امید است که من رئیس بدی برای تو نباشم. والسلام» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵). [۱۸۶] اسکندر دارم: یک میلیارد مسلمان، ج ۱، ص ۱۳. [۱۸۷] اسکندر دارم: یک میلیارد مسلمان، ج ۱: ص ۱۱. [۱۸۸] اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ترجمه‌ی محمدحسین آریا، ص ۱۵۰ و اسلام در شوروی، ص ۸۶. [۱۸۹] عباس کیهان‌فر: «نگاهی به جمهوری مسلمان‌نشین آذربایجان»، مجله‌ی مشکوه، شماره‌ی ۴۱ ص ۸۹. [۱۹۰] عباس کیهان‌فر: «نگاهی به جمهوری مسلمان‌نشین آذربایجان»، مجله‌ی مشکوه، شماره‌ی ۹۵ ص ۹۶. [۱۹۱] بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴. [۱۹۲] آیه‌الله واعظ زاده: «جایگاه اهل بیت (ع) در جوامع اسلامی»، مجله‌ی مشکوه، شماره‌ی ۴۳، ص ۱۶. [۱۹۳] دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۸۹. [۱۹۴] مجله‌ی مشکوه، ش ۴۳، ص ۲۷. [۱۹۵] مجله‌ی مشکوه، ش ۴۳، ص ۲۷. [۱۹۶] ابواسحق ابراهیم اصطخری: مسالک والممالک، ص ۸. [۱۹۷] دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۰. [۱۹۸] محمدجواد مغنیه: الشیعه فی المیزان، ص ۱۲۱. [۱۹۹] آیه‌الله واعظ زاده: «جایگاه اهل بیت (ع) در جوامع اسلامی»، مجله‌ی مشکوه، ج ۴۳، ص ۲۷. [۲۰۰] به نقل از کتاب علموا اولادکم محبة آل بیت النبى (ص) دکتر محمد عبده یمانی، چاپ جده، ج ۷، صص ۳۶ و ۳۷. [۲۰۱] التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۱۲۴. [۲۰۲] مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۲۵۲. [۲۰۳] سید محمد کاظم قزوینی: فاطمة الزهراء، صص ۷۷-۷۸. [۲۰۴] ملاحسین کاشفی: تفسیر حسینی، یک جلدی، ص ۱۳۸۹.